

با ما در ارتباط باشید

info@shahrara.com
۰۲۲۸۹۳۰۰۰
۰۹۱۵۴۲۹۴۵۸۰
پیام رسان
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵ تلفن

سازمان مدیریت پسماند

محبوبه.ن | لطفا یک گزارش مفصل از ایستگاه‌های باز یافت و نظر مردم تهیه کنید. باز یافتی‌ها را خودمان با ماشین می‌بریم جلو ایستگاه و خیلی کمتر از همه‌جا حساب می‌کنند. باین حال، حساب باز یافت من صدو خرده‌ای هزار تومان اعتبار دارد اما عملا نمی‌توانم از آن استفاده کنم. چون نه پولم را نقدی می‌دهند که از بیرون خرید کنم و نه محصولاتشان کیفیت مورد انتظار را دارد که بتوانم از ایستگاه باز یافت خرید کنم. چرا مدام محصولات بی کیفیت یک برند خاص را می‌آورند و دست ما را در انتخاب می‌بندند؟ به ۱۳۷ هم که زنگ می‌زنم، جوابیه‌ای برایم می‌خوانند که تمامش توجیه است.

گرانی

شجاعی.ا | این چه وضعیتی است آخر! هر روز هم دارد بدتر می‌شود. قیمت‌های همه اجناس گران تر می‌شود. چه کسی باید جواب گو باشد؟ مردم همه شاکی هستند. به خدا خسته شدیم.

قوه قضائیه

شهروند | مسئولان گران‌قدر! از شما عاجزانه تقاضا دارم زشک را دریابید. تمام کوه‌ها تراشیده شده و به‌جای آن آپارتمان‌های سر به‌فلک کشیده در حال ساخت‌وساز است. آیا در مسیر رودخانه‌ها ساخت‌وساز مجاز است؟

شرکت مخابرات

رضا ایمانی | بولوار شهید اسماعیل پور واقع در منطقه ۵ مشهد، تلفن ثابت ندارد. چندین سال مکاتبه، استشهادیه، گزارش و حتی ارسال مدارک برای بازرسی وزارت ارتباطات، نتیجه‌ای نداشته است. باتوجه به اینترنتی شدن آموزش‌های مدارس، تاکید بر انجام امور به‌صورت الکترونیکی برای جلوگیری از شیوع کرونا، جمعیت روبره‌ر رشد منطقه و آنتن دهی نامناسب تلفن همراه، خواهشمند است پیگیری عاجل بفرمایید.

سازمان تاکسی‌رانی

ابراهیم نژاد | از تاکسی‌ران‌های فعال و در حال انجام خدمت متشکرم. خداوقت تاکسی‌ران عزیز!

سداوسیم

۰۵۱...۰۹۳۶۰۰ | برنامه «توقف ممنوع» شبکه ۳ سیما که محل مباحثه و گفت‌وگوی آزاد شده، خیلی خوب است. اما چرا اکثر شرک‌کنندگان خانم هستند؟ مگر نظرات در خصوص حجاب فقط در انحصار آن‌هاست؟

سازمان ترافیک

۰۳۷۷...۰۹۳۵ | لطفا سازمان ترافیک شهرداری مشهد، فکری به حال چراغ قرمز تقاطع ایبورد غفاری، بعثت بکند. ساعت‌ها وقت مردم در ترافیک آنجا تلف می‌شود.

غفوریان.ا | آن قدر موتورسوار در مسیر دوچرخه احمدآباد رفت‌وآمد می‌کند که من دوچرخه‌سوار ترجیح می‌دهم از خیابان تردد کنم. خیابان از مسیر دوچرخه احمدآباد امن تر است. چرا به این موضوع هیچ‌وقت رسیدگی نمی‌شود؟

راه و شهرسازی

۰۱۶۰...۰۹۳۵۰۰ | جاده صدمتری را از شهرک رضوی تا فلکه مهدی‌آباد در دست کرده‌اند. ممنونیم. چرا اسفالت روستای دست‌گردان را درست نمی‌کنند؟ مردم این روستا چه کار کنند؟ هیچ مسئولی جواب گو نیست.

خدمات شهری

۰۴۵۲...۰۹۱۵ | اخیرا بعد از تعطیلی ادارات سر چهارراه‌ها و تقاطع‌ها پر می‌شود از بچه‌های متکدی که احتمالا این کار توسط یک عده سودجو برنامهریزی شده است. لطفا رسیدگی کنید.

بانک و موسسات مالی و اعتباری

شهروند | برای دیر پرداخت کردن مبلغ فروش سهام عدالت بعد از پیگیری‌هایی که شده است، تقریبا همه بانک‌ها بازخواست شده‌اند اما بانک مسکن هنوز پول ما را نداده است. کار گزاری هم می‌گوید سپرده گذاری مرکزی می‌فرشد و به ما ربطی ندارد. دیگر واقعا نمی‌دانیم چه کار کنیم با واریزی‌های ۵هزار تومانی و ۸هزار تومانی‌شان.

شهروند | خواهش می‌کنیم صدای ما را به رئیس بانک سپه برسانید؛ چرا پول سهام عدالت ما واریز نمی‌شود در صورتی‌که در سامانه ثبت واریزی خورده ولی ربالی نریخته‌اند!

تبلیغات هزینه نیست
سرمایه گذاری است

پذیرش آگهی و
تبلیغات در شهرآرا
۰۵-۳۷۲۸۸۸۸۱
داخلی ۵۲۷

شهرآرا

روزنامه
شهرامید
وزندگی

۴شنبه
۲مهر ۱۳۹۱
۲۲مهر ۱۳۹۱
شماره ۳۲۸

۰۴

↓

جامعه

سیدمحمدرضا هاشمی

ساعدی، داستان نویس و نویسنده بزرگ ایرانی، زمانی که در پاریس آواره بود و بحرانی شدید را تجربه می‌کرد، نوشت: «لان نزدیک به دو سال است که در اینجا آواره‌ام و هر چند روز را در خانه یکی از دوستانم به سر می‌برم. احساس می‌کنم که از ریشه کنده شده‌ام.» این احساس نفرت و این نبودن در کنار «دیگران» و غریبه بودن و حیران بودن و سرگردانی، فقط بعد از دوسال با چنین یاسی در او همراه می‌شود و این چنین در قالب کلمات می‌گنجند. در مدرسه‌ای که «فاطمه سجادی» مدیرش است، دانش آموزانی پشت نیمکت می‌نشینند که از ابتدای تولد، ناخواسته درگیر این هویت‌اند، بحرانی که تا بد روی دوش آدم سنگینی می‌کند، با این تفاوت که آن‌ها، یعنی اغلیشان، حتی برای یک‌بار وطنشان را ندیده‌اند. سجادی خودش هم بزرگ‌شده چنین بحرانی است، بحرانی که باعث می‌شود هیچ چیز را واقعی نپنداری، حقیقت ندانی و «سرگردانی»، کوچک‌ترین احساس عالم برای مهاجران افغانستانی است. از قضا مدارس مهاجران افغانستانی با سرگردانی‌شان هم خوانی تنگاتنگی دارد: «مدارس خودگردان» خودشان‌اند و خودشان و باز هم خودشان.

مدرسه در جاده سیمان یا همان «قرقی» است و یکی از مناطق حاشیه شهر مشهد است واقع شده؛ جایی که جمعیت زیادی از مهاجران افغانستانی در آن زندگی می‌کنند. مدرسه خودگردان «هدایت» آنجاست، آخرین امید بچه‌های کم‌برخورداري که به دلایل مختلفی نمی‌توانند در مدارس دولتی درس بخوانند. بچه‌های مدرسه فاطمه سجادی فقط افغانستانی نیستند؛ ایرانی‌های بی‌شاسنامه هم کنارشان تحصیل می‌کنند. آن‌هایی که به هر دلیلی هنوز هویتی ندارند و کسی هنوز «خودشان» را به رسمیت نشناخته است. این گزارش‌ها اما نه فقط درباره مشکلات بی‌پایان آن‌ها، که درباره کرباناست که مصیبت را برای آن‌ها چندبرابر کرده است.

اینجا خانه امید بچه‌هایی است که

راهی برای تحصیل ندارند

فقه خوانده و حقوق. تکیه اصلی حرف‌هایش روی این جملات می‌چرخد: «هیچ‌کس در این مدرسه حق ندارد بچهای را به‌خاطر ملیت تحقیر کند. حرف ایرانی و افغانستانی نیست. بچه‌هایی که اینجا می‌آیند اصلا به این فکر نمی‌کنند که از یک ملیت دیگر به اینجا آمده‌اند. کاش بچه‌های ایرانی من اینجا بودند و شما آن‌ها را می‌دیدید.» کلامش مغلق و پیچیده و ناموزون نیست. انگار می‌خواهد تمام تلاشش را بکند تا این «خودگردان» امن‌ترین مدرسه شهر باشد برای بچه‌هایش. توی امر و نهی با بچه‌ها هم همین‌طور است.

مدرسه، لابد توی این سال‌ها برای دانش‌آموزانش تجسم یک جفت گلدسته

بلند است روی بزرگ‌ترین مسجد شهر؛ گلدسته‌هایی که یک سروگردن از اینیه دیگر بلندترند و چیزفهم‌تر. از او می‌پرسم که خودش می‌داند اینجا کجاست؟ درواقع بیشتر دوست دارم بپرسم به غیر از مدرسه‌بودن به این فکر کرده اینجا غیر از محل تحصیل بچه‌ها چطور جایی است. انگار که قبلا به این سؤال پاسخ داده باشد، حاضر و آماده می‌گوید: «مدرسه‌ای برای بچه‌هایی که راه به مدارس دولتی ندارند. درواقع اینجا خانه امید بچه‌هایی است که راهی برای تحصیل ندارند.

کتاب‌ها همان کتاب‌های مدارس دولتی

است و روش تدریس معلمان، همان.»

بعد از خودش می‌گوید، از آرزوهایش،

از راهی که طی کرده است و او از راه

طی‌شده با ما شروع می‌کند به حرف

زدن: «من از زمانی که دیپلم گرفتم خیلی

دوست داشتم معلم شوم، بعد از دیپلم به

یکی از مدارس خودگردان مراجعه کردم.

مدارس خودگردان در سال‌های ۸۶ و ۸۷

شرایط سختی داشتند. من در مدارس

دولتی درس خوانده بودم و تصویری که

از مدرسه داشتم، همان چیزی بود که

تا آن روز دیده بودم، اما وقتی به مدرسه

خودگردان رفتم، دیدم آنجا یک فضای

خیلی کوچک با در و دیواری کثیف است

که کلاس‌هایش نه تنها میز و صندلی

ندارند، که از تخته هم خبری نیست.» حرف

اما مشکل یکی دوتا نبود. مشکل تیر و

تخته مدرسه هم نبود. مشکل همانی

بود که هر مهاجری را می‌آزارد: «مدیران،

معلمان و بچه‌ها با ترس و لرز به مدرسه

خودگردان می‌آمدند. بچه‌ها کتاب‌هایشان

را قایم می‌کردند. اگر هم کسی پیگیر

می‌شد ما معلم‌ها می‌گفتیم کلاس قرآن

داریم.» مثل همیشه مشکل از قانون نیست

مشکل از «خلأ»‌های قانونی بود. خلأیی

که نبودنش گاهی از نبودن قانونی مدون

هم مهلک‌تر است. سال ۹۲ فکر دیگری

می‌کرد. چرایی‌اش برای خودش روشن

بود: چرا بچه‌ها از این منطقه (قرقی) به گلشهر می‌آیند؟ مگر آنجا مدرسه خودگردان ندارند؟ نداشتمند. اگر بود که این همه راه را بلند نمی‌شدند بیایند اینجا. آن سال‌ها این منطقه یک خط اتوبوس بیشتر نداشت، خیابان‌ها آسفالت نشده بود و بچه‌ها برای آمدن به گلشهر با مشکلات زیادی مواجه بودند. بدتر از هر چیزی، بچه‌های زیادی در این منطقه بودند که خانواده‌هایشان اجازه نمی‌دادند به گلشهر

بیایند و درس بخوانند. «این شد که سال

۱۳۹۳ من و همکارم،

مریم محمدزاده، تصمیم

گرفتمیم که بیاییم اینجا

و مدرسه خودگردان را

اینجا تشکیل بدهیم.»

این شد که تکثیر

خودجوش خودگردان‌ها

آغاز شد و از همان سال

تا همین حالا ادامه دارد.

هر سال ۶۰درصد از بچه‌های ماجذب

مدارس دولتی می‌شوند

سجادی و همکارانش هر روز برای آموزش

بچه‌ها از نقاط مختلف مشهد به «قرقی»

می‌روند. از سجادی می‌پرسم توی این

سال‌ها آیا مشکلات مدارس خودگردان

کمتر شده است؟ می‌گوید: «ما اسمال

سال تحصیلی را با ۱۰۰ دانش‌آموز

ایرانی و افغانستانی شروع کردیم. ما در

مدرسه‌مان برای بچه‌ها کلاس کامپیوتر

داریم، کلاس فوتوشاپ گذاشتیم و چند تا

از بچه‌های دوره متوسطه هم به‌صورت

تخصصی دوره تدوین را می‌گذرانند که

در بین آن‌ها چهار نفرشان استعداد زیادی

دارند. برای طراحی و نقاشی هم معلم

جدا داریم. سعی می‌کنیم ببینیم آن‌ها

به چه چیزی علاقه دارند تا همان‌ها را به

مدرسه بیاوریم. نکته دیگر اینکه، در مشهد

هفت مدرسه خودگردان وجود دارد. توی

این سال‌ها مشکلات مدارس خودگردان

کمتر شده ولی همچنان مشکلات اساسی



کرد. بعدها او را دیدم که از ۵صبح تا ۱۱شب در اتوبوس چک می‌کرد که آیا مسافران اتوبوس «من کارت» زده‌اند یا نه و برای این کار روزی ۱۵هزار تومان می‌گرفت. من آنجا مصمم‌تر شدم که بچه‌ها را توانمند کنم.»

او می‌گوید بیشتر هزینه‌های مدرسه با کمک‌های مردمی تامین می‌شود: «مبلغی که به معلم می‌دهیم آن قدر ناچیز است نیست. ما چون رسمی نیستیم از حقوق گذاشت. توی این سال‌ها خسته نشده‌ام؟ چرا؛ حتی بعضی وقت‌ها پیش آمده که من و همکارانم دیگر نخواستیم ادامه بدهیم اما با دیدن بچه‌ها انگیزه می‌گیریم که مشکلات را فراموش کنیم. اگر من نان آور خانواده بودم ناچار بودم بیشتر از حالا به معیشت فکر کنم. اسمال ما مشکل بزرگ‌تری هم پیدا کرده‌ایم. کرونا شرایطی را به وجود آورد که حتی برای جذب همکار جدید با مشکل مواجه شدم. کرونا باعث شده است ما کلاس‌هایی دهنه‌مان را به دو گروه تقسیم کنیم تا روی هر نیمکت فقط یک‌نفر بنشینند. شیفت‌بندی کرده‌ایم و بین هر شیفت، مدرسه را ضدعفونی می‌کنیم. همکاران به‌خاطر خانواده و مجبورند اولویت‌بندی کنند و شغلی را انتخاب کنند که بتواند هزینه‌هایشان را تأمین کنند. در کنار این سختی‌ها یک آرزو بیش‌تر ندارم. اینکه بچه‌ها آن مسیری را که خودشان دوست دارند تجربه به کنند. بچه‌های اینجا فکر می‌کنند چون مهاجرت و شناسنامه ندارند و در حاشیه شهر زندگی می‌کنند، نمی‌توانند به آرزوهایشان برسند. من دوست ندارم بچه‌ها با این فکر بزرگ شوند. دوست دارم بچه‌ها

گزینه‌های مختلفی برای انتخاب آینده‌شان داشته باشند.»



شهروند | در هر خیابان و محله چند تابلو مثل این هست که از دیدرس شهروندان پنهان شده. لطفا یک بررسی کلی بفرمایید.



شهروند | براتی ۰۴در این اوضاع کرونایی به خودمان رحم نکنیم و زباله‌ها را قبل از حضور ماشین حمل زباله بیرون نیاوریم یا مقابل منزل خودمان بگذاریم.



شهروند | خدا می‌داند این کودک زباله‌گرد ساعت ده شب که از خستگی نسته، به چی فکر می‌کند! اینکه کدام خیابان است، مهم نیست. مهم این است که باید این وقت شب در خانه و کنار خانواده‌اش باشد.



شهروند | محله مهرآباد شده پارکینگ تانکرهای فاضلاب با اینکه صد متر آن طرف‌تر پارکینگ وسایل نقلیه سنگین است. شب‌ها بوی نامطبوع محله را برمی‌دارد.



شهروند | اینجا ایستگاه اتوبوس حاشیه بولوار خیام (حدافاصل سه‌راه عبدالمطلب به سمت چهارراه هدایت) است؛ فاقد تابلو، نیمکت و سایبان! هیچ نشانه‌ای هم از ایستگاه ندارد!



شهروند | تخلیه تانکرهای فاضلاب آگوی توس ۶۵تجف ۲۵. تانکرها بعد تخلیه چاه منازل راه دوری نمی‌روند و همانجا فاضلاب را تخلیه می‌کنند.



شهروند | توقف خودروها در رمپ ویلچر و کالسکه نمادی از بی‌فرهنگی.



شهروند | فلاحی ۱۰۰ فاقد ایستگاه اتوبوس است. روبرویش فلاحی ۹۶ جایگاه اتوبوس دارد اما این سمت نه؛ مشکل چند ساله است.